



A Comparative Study of the Position of the Concept and Application of Existence in Anselm and Kant's Existential Argumen

Mehrdad Amiri ¹

¹ * Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Philosophy and Islamic Theology, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran Email: Amiri.M@lu.ac.ir

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:
Received
September 11, 2024
Accepted
November 22, 2024

Keywords:
God, existence,
existential argument,
entity, real predicate

ABSTRACT

The existential argument, which uses the subjective concept of God to prove His objective existence, was first proposed by Anselm and has had many supporters and opponents throughout the history of philosophy and theology. One of the most important criticisms of this argument comes from Immanuel Kant, who, by denying that the predicate "existence" is real, questioned the possibility of proving God through this argument.

According to Anselm's view, God is defined as a being greater than whom no one can imagine, and if such a being exists only in the mind, then a being greater than him can be imagined that exists both in the mind and outside; therefore, God must necessarily have an external existence. Kant opposed this argument and believed that "existence" is not a real predicate, but only expresses the realization of a concept. In other words, existence is not a property added to the nature of an object in order to be effective in existential arguments.

In this article, after a careful examination of Kant's criticism, it is shown that this criticism applies to Anselm's argument only if we consider existence to be merely an analytical proposition with no connection to external reality.



دانشگاه لرستان

شاپای الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی

<http://www.api.lu.ac.ir>



مقاله پژوهشی

بررسی تطبیقی جایگاه مفهوم و کاربرد وجود در برهان وجودی آنسلم و کانت

مهرداد امیری^۱

^۱ استادیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران ایمیل:

Amiri.M@lu.ac.ir

اطلاعات مقاله

دریافت مقاله:

۱۴۰۲/۱۲/۲۶

پذیرش نهایی:

۱۴۰۳/۰۶/۰۱

واژگان کلیدی:

خداوند، وجود،

برهان وجودی،

موجود، محمول واقعی

چکیده

برهان وجودی، که از مفهوم ذهنی خدا برای اثبات وجود عینی او استفاده می کند، نخستین بار توسط آنسلم مطرح شد و در طول تاریخ فلسفه و الهیات، موافقان و مخالفان بسیاری داشته است. یکی از مهم ترین نقدها به این برهان، متعلق به ایمانوئل کانت است که با انکار محمول واقعی بودن "وجود"، امکان اثبات خدا از طریق این برهان را زیر سؤال برد.

بر اساس دیدگاه آنسلم، خدا به عنوان موجودی تعریف می شود که بزرگ تر از او را نمی توان تصور کرد و اگر چنین موجودی فقط در ذهن وجود داشته باشد، می توان موجودی بزرگ تر از آن تصور کرد که هم در ذهن و هم در خارج موجود است؛ پس خدا ضرورتاً باید وجود خارجی داشته باشد. کانت با این استدلال مخالفت کرده و معتقد است "وجود" یک محمول واقعی نیست، بلکه تنها بیانگر تحقق یک مفهوم است. به عبارت دیگر، وجود، ویژگی اضافه شده به ماهیت شیء نیست تا بتواند در استدلال های وجودی مؤثر باشد.

در این مقاله، پس از بررسی دقیق نقد کانت، نشان داده می شود که این انتقاد تنها در صورتی بر برهان آنسلم وارد است که وجود را صرفاً یک گزاره تحلیلی و بدون ارتباط با واقعیت خارجی بدانیم.

۱- مقدمه

در جمله ی بسیار معروف آنسلم چنین آمده است که؛

.... اگر چیزی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست، تنها در ذهن وجود داشته باشد، در این صورت دیگر آن چیز بزرگترین موجود نمی باشد، زیرا بزرگتر از او قابل تصور است (چراکه موجودی که فقط در ذهن باشد از موجودی که هم در ذهن باشد و هم در خارج کوچکتر است) از این رو این موجودی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست، محال است که فقط در ذهن باشد، بلکه هم در ذهن باید باشد و هم در خارج تا بتوان بزرگترین موجود بودن را به او نسبت داد..... (Heathwood, 2011:345)

کانت نیز جمله ای تقریباً هم ردیف با این سخن آنسلم بیان داشته است که؛

"وجود" بی شک یک محمول واقعی نیست، به عبارت دیگر وجود یک مفهوم که بتواند به مفهوم چیز دیگر اضافه شود نیست هرچند بسیاری از محمول ها را می توانیم به چیز دیگر نسبت دهیم..... ما نمی توانیم وقتی بیان میکنیم که چیزی هست (هستی را به عنوان یک محمول) به آن چیزی اضافه کنیم .

(Kant, 1929: A598/B626-A600/B628)

این دو نقل قول را شاید بتوان یکی از چالش برانگیزترین نقل قول های تاریخ فلسفه قلمداد کرد، چراکه هرکدام از آنها بیانگر اصول و نتایج بسیار متفاوتی است. سخن آنسلم چیزی است که در طول تاریخ فلسفه و الهیات به برهان وجودی معروف شده است و به عنوان یکی از براهین اصلی اثبات وجود خداوند در قرون وسطی و پس از آن در عصر مدرن توسط فلاسفه ای چون دکارت و لایب نیتس بکار برده شده است، این در حالی است که سخن کانت به عنوان یکی از بزرگترین انتقادات وارده به برهان وجودی آنسلم تلقی شده است و به نوعی پایانی برای الهیات سنتی قلمداد شده است، از اینروست که حتی با گذشت قرن ها همچنان این بیانات بازخوانی و بررسی می شوند و له و علیه آنها سخن ها رانده می شود. در دوران معاصر بسیاری از متفکران میان این دو بیان به هیچ وجه تنافی قائل نیستند و چه بسا سخن کانت را نه تنها برای برهان آنسلم انتقاد نمی دانند، بلکه حتی تایید و تصدیق برای آن تلقی می کنند. در این جستار ما به دنبال آن هستیم که پس از بیان مفاد اصلی برهان وجودی توسط مبدع آن یعنی آنسلم، انتقادات کانت به این نوع برهان را بیان و سپس به طور دقیق بر انتقاد مبنی بر محمول واقعی نبودن وجود از سوی کانت متمرکز شویم تا در نهایت به بررسی این مسئله بپردازیم که آیا اصولاً این انتقاد کانت به برهان وجودی آنسلم وارد است یا خیر؟

۲- تقریر برهان وجودی آنسلم

شاید بهترین تفسیر برای برهان وجودی آنسلم تفسیری باشد که آلوین پلانتینجا^۱ متفکر معاصر آمریکایی و برخی دیگر، از آن داشته اند. آنان از این برهان به عنوان برهان "انکار وجود خداوند محال است" نام برده اند^۲ از دید آنان در این برهان با مقایسه ای میان دو نوع موجود، (یعنی موجوداتی که صرفاً در ذهن وجود دارند و دیگری موجوداتی که هم در ذهن و هم در خارج وجود دارند) اثبات شده است که انکار وجود خداوند محال است.

در این باب پلانتینجا می نویسد؛

^۱ . Alvin Plantinga

^۲ . a reductio ad absurdum of atheism

برهان آنسلم را می‌توان به عنوان تلاشی برای استنتاج محال بودن گزاره‌ی "خدا وجود ندارد" تلقی کرد. (چراکه) اگر ما واژه‌ی خداوند را به عنوان یک واژه‌ی اختصاری برای عبارت "بزرگترین موجودی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست" تلقی کنیم در این صورت برهان آنسلم را می‌توانیم اینگونه فرض کنیم که:

- ۱- خداوند (به معنای بزرگترین موجودی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست) تنها در ذهن وجود دارد و نه در خارج.
- ۲- موجودی که در واقعیت وجود دارد نسبت به موجودی که تنها در ذهن وجود دارد بزرگتر است. (این دو قضیه صغری قیاس اند)
- ۳- وجود خداوند در خارج قابل تصور است (کبری قضیه)
- ۴- اگر موجودی در خارج وجود داشته باشد، بنابراین او می‌تواند بزرگتر از خداوند صرفاً ذهنی باشد (نتیجه قضیه ۱ و ۲)
- ۵- اگر موجودی بتواند در خارج وجود داشته باشد می‌تواند بزرگتر از خدا باشد (۳ و ۴)
- ۶- قابل تصور است که یک موجودی بزرگتر از موجودی که بزرگتر از آن را نمی‌توان تصور کرد را می‌توان تصور کرد.
- اما مطمئناً گزاره‌ی ۶ یک گزاره‌ی خود متناقض است، چراکه بیان می‌دارد که ما می‌توانیم موجودی بزرگتر از موجودی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست را تصور کنیم، از این رو ما می‌توانیم نتیجه بگیریم که:
- ۷- محال است که خداوند به عنوان بزرگترین موجودی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست تنها در ذهن باشد، بلکه در خارج هم هست. (Plantinga, 1974:95)
- بنابراین اگر خداوند در فهم وجود داشته باشد در خارج هم وجود دارد، اما واضح است که کافی است او تنها در فهم موجود باشد. بنابراین حتی نادان هم می‌تواند به وجود خارجی خداوند تصدیق کند.
- حال به صورت مختصر با این ایده‌ی آنسلمی در مقابل یک منکر وجود خداوند که پذیرفته است خداوند در فهم وجود دارد، اما در واقعیت موجود نیست قرار می‌گیریم؛

الف) منکر وجود خداوند نیز خداوند را به عنوان بزرگترین موجودی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست قلمداد می‌کند.
 ب) در مقابل با منکر وجود خدا بیان می‌کنیم که موجودی که هم در ذهن وجود دارد و هم در خارج نسبت به موجودی که صرفاً در ذهن وجود دارد بزرگتر است.

با توجه به این نکته می‌توان گفت پذیرش اینکه خداوند بزرگترین موجودی است که بزرگتر از آن قابل تصور نیست خود بخود نافی انکار اوست (یعنی میان گزاره‌ی اول و دوم تناقضی موجود است مبنی بر اینکه، اگر خدا را به عنوان بزرگترین موجودی که بزرگتر از او قابل تصور نیست بپذیریم، پس انکار وجود او در خارج محال است، زیرا انکار او انکار تعریف اولی مان از خداست) از اینرو سرچشمه‌ی فرض منکر خدا باید رد شود، زیرا مبتنی بر تناقض گویی است، چراکه او خود به خود هم خدا را پذیرفته و هم می‌خواهد او را رد کند.

۳- انتقادات کانت به براهین اثبات وجود خدا

کانت همه براهین اثبات وجود خداوند را به سه نوع تقسیم می‌کند:

۱. «براهین وجودی» که وجود ضروری، حقیقی‌ترین موجود را فقط از مفهوم آن نتیجه می‌گیرد؛
۲. «براهین جهان‌شناختی» که وجود ضروری، حقیقی‌ترین موجود را از وجود ممکن جهان به طور کلی نتیجه می‌گیرد؛

۳. «براهین کلامی طبیعی» که وجود ضروری، حقیقی‌ترین موجود را از شکل ممکن جهان (مثلاً از نظام غایت‌مندی که در آن یافت می‌شود) نتیجه می‌گیرد.

وی معتقد است که برهان کلامی طبیعی نمی‌تواند وجود حقیقی‌ترین موجود را اثبات کند، مگر آنکه بر برهان جهان‌شناختی تکیه کند و برهان جهان‌شناختی نیز نمی‌تواند ثابت کند که حقیقی‌ترین موجود ضرورتاً وجود دارد، مگر آنکه بر برهان وجودی تکیه کند. به عبارت دیگر، کانت مدعی است که استنتاج وجود حقیقی‌ترین موجود، از یک موجود ضروری در برهان جهان‌شناختی و از یک طراح عاقل جهان در برهان کلامی طبیعی، مستلزم این است که برهان وجودی را از پیش فرض کنیم؛ زیرا حتی اگر بتوانیم با برهان جهان‌شناختی، وجود موجود ضروری را اثبات کنیم، بدون برهان وجودی نمی‌توانیم ماهیت آن را تعیین کنیم. فقط در صورتی که ما از قبل به کمک برهان وجودی بدانیم که حقیقی‌ترین موجود، موجود ضروری است و فرض کنیم که هیچ موجود دیگری نمی‌تواند ضروری باشد، می‌توانیم با برهان جهان‌شناختی، وجود خداوند را به عنوان حقیقی‌ترین موجود یا وجود کامل، اثبات کنیم. بدون شک می‌توان برهان جهان‌شناختی را تا آنجا که وجود یک موجود ضروری را اثبات می‌کند، معتبر دانست و مقصود کانت در اینجا این نیست که برهان جهان‌شناختی بدون برهان وجودی نمی‌تواند وجود موجود ضروری را اثبات کند، بلکه نظر وی این است که ما بدون کمک برهان وجودی نمی‌توانیم موجود ضروری را به عنوان حقیقی‌ترین موجود تصور کنیم و در نتیجه، هیچ دلیلی نداریم که آن را به عنوان خداوند توصیف کنیم (Ewing, 1967, p.243).

بنابراین، کانت برای رد براهین اثبات وجود خداوند کافی است ثابت کند که هیچ گونه برهان وجودی برای اثبات وجود خداوند ممکن نیست و بدین ترتیب، بر آن دو برهان دیگر، یعنی برهان جهان‌شناختی و برهان کلامی طبیعی نیز خط بطلان کشد؛ در نتیجه، نقد کانت بر براهین اثبات وجود خداوند و به طور کلی، نقد کانت بر کلام عقلی به نقد وی بر برهان وجودی وابسته است. از اینرو کانت انتقادات بسیاری به برهان وجودی وارد می‌کند که در این جستار به صورت مختصر آنها را بیان و سپس به صورت خاص به نقد اصلی او بر برهان وجودی مبنی بر اینکه "وجود محمول واقعی نیست" می‌پردازیم و در نهایت ربط آن را با برهان وجودی آنسلم مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۳-۱ - انتقادات کانت به برهان وجودی

به طور کلی انتقادات کانت بر برهان وجودی را در ذیل چند انتقاد اصلی دسته‌بندی می‌کنیم:

- ۱- ما قادر به تصور و درک مصداق معنای واژه ی خدا (به عنوان ذات کامل مطلق یا واجب الوجود) نیستیم. ما هیچ شهودی از آن نداریم، بلکه فقط یک ایده ی صرف از موجود کامل در عقل داریم که واقعیت عینی آن اثبات نشده است.
- ۲- ما می‌توانیم تعریف لفظی از واجب الوجود به عنوان موجودی که عدم آن ناممکن است داشته باشیم، اما به هیچ وجه فاهمه ی ما نمی‌تواند درک کند چگونه و تحت چه شرایطی عدم برای چنین موجودی محال است، زیرا درک محال بودن عدم برای آن لازمه اش درک واجب بودن آن است که از عهده ی ما خارج است. (فضلی، ۱۳۸۴: ۹۳)

۳- از سوی دیگر نمی‌توان با مثالهای قضایای ضروری ریاضی ضروری بودن وجود برای یک موجود را توضیح داد، زیرا ضرورت وصفی برای قضایاست نه وصف اعیان و موجودات. ما می‌توانیم قضیه ی ضروری داشته باشیم (مثلاً مثلث ضرورتاً سه زاویه دارد)، اما سخن گفتن از موجود ضروری بی‌معناست. فرق مهم قضیه ضروری و موجود ضروری این است که ضرورت قضایا همیشه یک ضرورت مشروط است، یعنی مشروط به وجود موضوع است، یعنی ابتدا موجود باید باشد و بعد دارای چنین ضرورتی باشد (مثلاً

مثلاً اول باید باشد و اگر بود ضرورتاً سه ضلع دارد) در نظر نگرفتن این شرط سبب شده است این تصور برای ما بوجود آید که اگر مفهومی ماتقدم تشکیل دهیم که وجود را در خود بگنجاند، می‌توانیم نتیجه بگیریم که متعلق آن مفهوم ضرورتاً موجود است، حال آنکه مشروط بودن آن به موجود بودن را فراموش کرده ایم. بنابراین وقتی گفته می‌شود؛ خدا بالضروره موجود است، یا واجب‌الوجود است، معنای حقیقی آن این است که اگر این موجود وجود داشته باشد واجب‌الوجود است، بنابراین با تکیه بر این قضیه نمی‌توان وجود خدا را استنتاج کرد.

۴- اگر در قضایای این همانی که از ضرورت برخوردار است، موضوع را مفروض بگیریم و محمول را انکار کنیم، تناقض پیش می‌آید، مانند این گزاره که مثلث سه زاویه ندارد. یعنی از پیش بودن مثلث را قبول و بعد سه زاویه داشتن آن را انکار کنیم در این صورت دچار تناقض شده ایم، چراکه ماهیت و چیستی مثلث مبتنی بر سه زاویه داشتن آن است و اصولاً مثلث بدون سه زاویه داشتن محال است، اما اگر موضوع را با همه اوصاف و محمولهایش یکجا انکار کنیم و بگوییم اصلاً مثلثی وجود ندارد در این صورت در گفتار ما تناقضی نیست. در مورد برهان وجودی نیز به همین نحو است یعنی ما اگر وجود خدا را با تمام اوصاف و کمالاتش از پیش فرض بگیریم آنگاه بخواهیم انکار کنیم دچار تناقض می‌شویم، اما اگر وجود خدا را با تمام صفات و کمالاتش یکجا انکار کنیم، تناقض گویی نکرده ایم. (سیف، ۱۳۸۵: ۶)

۵- علت اینکه در برهان وجودی انکار وجود خدا منجر به تناقض می‌شود، این است که ما وجود را قبلاً در تعریف خدا گنجانده ایم و سپس همان وجود را بر خدا حمل می‌کنیم و می‌گوییم خدا وجود دارد و این هم چیزی جز یک همان گویی بی حاصل نیست و موجب هیچ افزایشی در معرفت ما نمی‌شود.

۶- برهان وجودی، وجود را جزء تعریف خدا محسوب می‌کند و در نتیجه قضیه خدا وجود دارد یک قضیه تحلیلی خواهد بود. در حالی که قضایای وجودی همگی قضایای تالیفی اند نه تحلیلی؛ زیرا اگر تحلیلی باشند قضایایی همانگو و بی فایده اند اما اگر تالیفی باشد، پس باید بتوان برخلاف ادعای برهان وجودی محمول وجود را نسبت به موضوع انکار کرد بی آنکه تناقضی پیش آید. (Kant, 1929: A542-B620-A602-B630)

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت از دید کانت مبنای اصلی برهان وجودی بی‌تردید وابسته به این است که آیا وجود يك شيء، یکی از واقعیتهای متعلق به آن شيء است و به عبارت دیگر، آیا وجود برای یک چیز یک محمول واقعی است یا خیر؟ پیش از پاسخ گویی به این سوال ابتدا ببینیم محمول چیست و چه کارکردی دارد.

به طور کلی چنانکه در علم منطق نیز آمده است کارکرد محمول در قضایا وصف و توصیف کردن موضوع است، به عبارت دیگر محمول مفهومی است که بر موضوع حمل می‌شود و این حمل یا به نحوی است که چیزی را بر موضوع اضافه می‌کند و یا آنکه چیزی را به آن اضافه نمی‌کند. بر این اساس کانت نیز محمول را به دو نوع تقسیم می‌کند، یکی محمول واقعی و دیگری محمول منطقی، از دید کانت محمول واقعی محمولی است که به مفهوم موضوع افزوده می‌شود و آن را بزرگ‌تر می‌کند، اما محمول منطقی چیزی را به مفهوم موضوع نمی‌افزاید (Kant, 1929: A598-B626) با توجه به این مسئله کانت وجود را برای متعلقات یک محمول واقعی نمی‌داند.

حال ببینیم منظور کانت از اینکه وجود یک محمول واقعی نیست چیست؟ کانت در کتاب نقد عقل محض بیان می‌دارد که؛

وجود مفهوم چیزی که بتوان آن را به مفهوم یک چیز دیگر اضافه کرد نیست. (به عبارت دیگر وجود یک چیز به صورت مجزا وجودی جداگانه از موجود ندارد تا بتوان آن را به صورت یک مفهوم مستقل بر چیزهای دیگر اضافه کرد) در واقع می توانیم بسیاری از محمول ها را بر تصور یک چیز اضافه کنیم، اما ما قادر نیستیم که به چیزی زمانی که می گوئیم آن چیز هست، هستی را به عنوان یک محمول به آن اضافه کنیم. (Kant, 1929: A600/B628)

از نظر وی این واقعیت که شیئی وجود دارد، به خودی خود، آن شیء را کامل تر نمی سازد و آن شیء متضمن محمول جدیدی نمی شود، بلکه آن شیء بدین نحو با تمام محمول هایش وضع می شود. اگر وجود، واقعیت خاصی می بود که به آن شیء تعلق می داشت، در آن صورت آن شیء همان شیئی که من آن را قبل از وجود، تصور کرده بودم، نمی بود بلکه در آن، واقعیتی بیش از آنچه در مفهوم آن وجود دارد، وجود می داشت. بنابراین، وجود، یک محمول واقعی، یعنی چیزی که بتواند به مفهوم شیء افزوده شود و آن را باز هم کامل تر سازد، نیست. وجود صرفاً وضع یک شیء یا وضع بعضی تعینات خاص آن است. وجود، در کاربرد منطقی اش صرفاً رابطه در یک حکم است. قضیه خدا، «همه توان است»، متضمن مفاهیم محضی است که «خدا» و «همه توانی» را به عنوان متعلق خود دارند. لفظ «است» یک محمول دیگر نیست بلکه فقط چیزی است که محمول (همه توان) را برای موضوع (خدا) وضع می کند. اکنون اگر من موضوع را با همه محمول های آن در نظر بگیرم و بگویم: «خدا هست» یا «خدا وجود دارد»، در آن صورت، محمول جدیدی را به مفهوم خداوند نیافزوده ام، بلکه فقط آن موضوع را با تمام محمول هایش وضع کرده ام. بنابراین، صرفاً با تصور اینکه متعلق یک مفهوم داده شده است (با بیان اینکه «آن هست»)، هیچ چیز ممکن نیست به آن مفهوم (که بیانگر امکان صرف است)، افزوده شود. (Grier, 2001, p.370)

برای فهم بهتر سخن کانت بهتر است ببینیم چگونه برای یک چیز می توان محمول واقعی ساخت، بیاید با یک مثال شروع کنیم فرض کنیم من یک متعلق به اسم سیب دارم این سیب هم شکلی کروی دارد و هم رنگی قرمز یا سبز دارد، حال من با حمل مفهوم سبز بودن و کروی بودن بر متعلقم گزاره ی "این سیب سبز است" یا "این سیب کروی است" را می سازم و با این کار هم موضوع را توصیف کرده ام و هم چیزی را بر مفهوم سیب اضافه کرده ام، اما در عین حال من می توانم محمول های دیگری برای آن بسازم مثل اینکه مثلاً پرنده نبودن، چرنده نبودن و محمول هایی از این دست، این محمول ها را هرچند من می توانم به موضوعم (یعنی آن سیب) اضافه کنم، اما با این حال این محمول ها نه بر موضوع من چیزی اضافه می کنند و نه به توصیف حقیقی آن کمکی می کنند. بنابراین آن ها را نمی توان به عنوان یک محمول واقعی برای تعریف یک سیب بکار گرفت، از اینروست که کانت نیز بیان می دارد که هرچند شاید بتوان بسیاری از محمول ها را که ما فکر می کنیم به یک چیز نسبت دهیم، اما در نهایت وقتی می خواهیم نشان دهیم که آن چیز چیست از آن محمول ها نمی توان استفاده کرد.

در باب وجود به عنوان یک محمول نیز کانت همین دیدگاه را دارد از دید او ما از مفاهیم و محمول ها برای تعریف یک موضوع استفاده می کنیم و وجود به هیچ نحو برای تعریف مفهوم یک موضوع بکار نمی رود، چراکه موجود بودن به عنوان محمولی برای تعریف یک چیز کارایی ندارد، زیرا برای تعریف هرچیزی مثلاً سیب ما در دریافت حسی موجود بودن آن را میابیم و از اینرو نمی توان این موجود بودن آن را به عنوان محمول واقعی برای آن در نظر گرفت، بلکه موجود بودن فقط موضوع را فی نفسه همراه با همه ی محمولاتش در برابر مفهوم آن به طور یک جا وضع می کند. (Heathwood, 2011:350)

۴- ارتباط حکم کانت در باب محمول واقعی نبودن وجود با برهان وجودی آنسلم

بسیاری از متفکران همین حکم کانت به محمول واقعی نبودن وجود را بزرگترین اشکال او بر برهان وجودی آنسلم دانسته اند و نقطه ی تقابل آنسلم و کانت را در آن می دانند که آنسلم وجود را به عنوان یک محمول واقعی در نظر می گیرد و کانت وجود را یک محمول واقعی نمی داند، از اینرو کانت و آنسلم را در تقابل واقعی نسبت به هم می دانند، این درحالی است که برخی دیگر با این تقابل مخالف اند از جمله افرادی چون آلون پلانتینجا^۳ بر آن اند که اصولاً این انتقاد کانت مبنی بر محمول واقعی نبودن وجود اصولاً به برهان وجود آنسلم هیچ خدشه ای وارد نمی کند.

در این رابطه آلون پلانتینجا می نویسد:

اما آیا این انتقاد کانت به برهان وجودی وارد است؟ آیا آنسلم نمی تواند از کانت برای این نکته ی جالب او در این باب تشکر کند؟ آیا در آنجا او (آنسلم) در پی آن است که با اضافه کردن وجود به عنوان یک محمول خدا را تعریف کند؟ اگر آنسلم اینگونه کار می کرد و در پی آن می بود که صرفاً با اضافه کردن وجود به یک مفهوم که دارای وجودی امکانی است، خدا را تعریف کند، در این صورت استدلالش می توانست مورد انتقاد کانت قرار گیرد، اما او این کار را نکرده است و اصلاً اینگونه نیست. (Plantinga, 1966: 63) اخیراً گارت مت وس^۴ نوشته است که انتقاد کانت به آنسلم دقیقاً برای استدلال آنسلم نوشته نشده است، چراکه آنسلم از اضافه کردن مفهوم وجود بر مفهوم خداوند سخن نگفته است، بلکه او به جای آن از ما می خواهد میان چیزهایی که صرفاً در ذهن وجود دارند و چیزهایی که هم در ذهن و هم در خارج وجود دارند، مقایسه انجام دهیم و از اینرو انتقاد کانت بر برهان وجودی آنسلم وارد نیست. (Matthews, 2004: 90) پیتر میلیکان^۵ می نویسد، این دیدگاه کانت که وجود یک محمول واقعی نیست به طور کامل قانع کننده نیست، زیرا این استدلال کانت تا حدودی مبهم است و حتی به فرض قبول اینکه وجود از نظر منطقی محمول نیست به هیچ وجه نمی توان به هیچکدام از مقدمات آنسلم خدجه ای وارد کرد (زیرا آنسلم چنین ادعایی ندارد) (Millican, 2004: 437) علاوه بر این برخی دیگر از متفکران بر بی ارتباطی انتقاد کانت با ادعای آنسلم استدلال دیگری نیز بیان کرده اند مثلاً ای. جی. لویی^۶ می گوید؛ هیچ جای برهان وجودی بر این که وجود باید یک صفت یا محمول الهی باشد دلالت نمی کند، زیرا خداوند همه چیز را به صورت مطلق و در ذات دارد نه به صورت یک صفت زائد بر ذات. همچنین جیمز هریس^۷ مدعی است که این ادعا که وجود یک محمول واقعی نیست چیزی است که آنسلم اصلاً به آن توجهی نداشته است و آنسلم بیشتر در پی تفسیر و تشریح استدلالی آن است. (یعنی آنسلم می خواهد بیان کند که وجود واقعی خارجی است). (Heathwood, 2011: 350)

برای آنکه به درستی هم انتقاد کانت به برهان وجودی و هم دیدگاه آنسلم را در این باب بیابیم لازم است که برهان وجودی را از دید آنسلم تشریح کنیم و سپس با بیان انتقاد کانت در باب محمول واقعی نبودن وجود، وارد بودن یا نبودن انتقاد کانت را به برهان وجودی آنسلم بررسی کنیم.

^۳ Alvin Plantinga (1974a, 97).

^۴ Gareth Matthews

^۵ Peter Millican

^۶ E. J. Lowe

^۷ James Harris

بیانید یکبار دیگر قسمت اول استدلال آنسلم را بررسی کنیم؛

۱- خداوند موجودی در فاهمه است، اما فاقد وجود در خارج است. (پیش فرض منکر وجود خدا)

۲- موجودی که در خارج وجود دارد، بزرگتر از موجودی که تنها در ذهن وجود دارد.

۳- وجود خداوند در واقعیت قابل تصور است.

مقدمه اول و دوم استدلال آنسلم به عنوان پیش فرض های اصلی استدلال تلقی می شوند که با پذیرش آنها استنتاج سایر نتایج از آن منطقی به نظر می رسد. حال ببینیم انتقاد اصلی کانت به برهان وجودی به کدام مقدمه است.

- مقدمه ی سوم همانگونه که خود کانت هم به آن اذعان داشته محل بحث نیست.

- درباب مقدمه ی دوم که آنسلم آن را به عنوان اصل اساسی برای اثبات وجود خارجی خداوند در نظر گرفته است، برخی معتقدند که این مقدمه دقیقاً جایی است که کانت انتقادش را به آن وارد کرده است و درواقع شاید اینکه موجودیت داشتن خارجی را عامل برتری و بزرگتر بودن یک موجود انگاشته است، نقطه ای است که نشان می دهد آنسلم وجود را یک محمول واقعی می داند، چراکه هم بر موضوع تاثیر گذار است و هم قابل حمل و نسبت دادن به چیزی است و در عین حال باعث افزایش موضوع نیز شده است. اما با این حال آنچنانکه پلانتینجا هم اشاره می کند هیچ تفسیری را نمی توان یافت که نشان دهد، هدف اصلی آنسلم در این برهان این بوده که نشان دهد وجود یک محمول واقعی است. از اینرو می توان حتی با پذیرش مقدمه ی دوم (یعنی اینکه موجودی که دارای وجود خارجی است بزرگتر از موجود ذهنی است) وجود را به عنوان یک محمول واقعی برای تعریف یک چیز نپذیرفت، چراکه می توان مقدمه ی دوم را اینگونه تفسیر کرد که؛

- اگر چیزی در برخی جهان های ممکن وجود نداشته باشد، بنابراین او نمی تواند از نهایت بزرگی در آن جهان برخوردار باشد.

در اینجا عبارت "نهایت بزرگی" به جای عبارت "بزرگتر از موجود ذهنی" بکار رفته است یعنی اینگونه بیان شده که موجودی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست، موجودی است که نهایت بزرگی را دارد. بنابراین اگر فاقد وجود خارجی هم باشد، باز هم به عنوان بزرگترین موجود قابل تصور است (چرا که ممکن است بزرگترین موجود در جهان های دیگر باشد) اما به عنوان موجودی که نهایت بزرگی را دارد تلقی نمی شود.

این تفسیر از مقدمه ی دوم اگر چه فهم ضعیفی از معنای موجود کامل است، اما با این حال برای کاری که در این برهان از آن توقع داریم کفایت می کند و این تفسیر از آن با این مسئله که وجود محمول واقعی نیست هم سازگاری دارد، چراکه این تفسیر نشان می دهد که اگر چیزی در یک جهان فاقد اوصاف خاصش باشد وجود هم ندارد، از اینرو وجود به عنوان یک محمول واقعی قلمداد نمی شود، چرا که موجود جدا از اوصاف آن شیء وجودی جداگانه ندارد و این دقیقاً ادعای کانت است برای آنکه نشان دهد وجود را نمی توان به عنوان یک محمول واقعی در نظر گرفت. با این تفسیر می توان گفت انتقاد کانت مبنی بر محمول واقعی نبودن وجود بر برهان آنسلم وارد نیست.

اما اگر بگوییم منظور از وجود در این استدلال کانت که وجود یک محمول واقعی نیست وجود در ذهن است به عبارت دیگر منظور کانت این بوده که وجود در ذهن یک محمول واقعی محسوب نمی شود، چه ؟ آیا با این بیان می توان آن را انتقادی بر برهان وجودی آنسلم دانست؟ در این صورت هم باید گفت این سخن کانت باز هم هیچ ارتباطی با برهان وجودی آنسلم ندارد و حتی خود آنسلم

هم می‌تواند هم صدای با او مدعی شود که پس خداوند چون همه چیز را به نحو اکمل دارد پس وجود او هم وجود خارجی است نه ذهنی.

اما اگر بگوییم منظور کانت از محمول واقعی نبودن وجود این است که وجود های ادراک شده توسط حس محمول واقعی نیستند، چه؟ با این تفسیر نیز باز هم باید گفت این بیان کانت نیز به برهان آنسلم اشکالی وارد نمی‌کند، چراکه آنسلم نیز در برهان وجودی خویش ابتدا از وجود ذهنی تصور خدا به عنوان بزرگترین موجودی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست استفاده کرده است و سپس موجودیت خارجی آن را اثبات کرده است. (Heathwood, 2011:355)

۵- محل اشکال کانت بر برهان وجودی آنسلم

حال به جای آنکه بر مقدمه ی دوم تمرکز کنیم بهتر است بر مقدمه ی اول توجه کنیم یعنی ؛

- خداوند موجودی در فاهمه است اما فاقد وجود خارجی است. (پیش فرض منکر وجود خدا)

آنسلم در این مقدمه اشاره می‌کند که فرض بگیریم که خداوند تنها در ذهن وجود دارد، اما در خارج نیست. وی این مقدمه را به عنوان پیش فرضی که منکران وجود خدا نیز آن را پذیرفته اند بیان می‌کند. حال اگر بخواهیم انتقاد کانت به برهان وجودی را به طور دقیق بر یکی از مقدمات برهان وجودی آنسلم وارد کنیم درواقع باید گفت انتقاد کانت به مقدمه ی اول سخن آنسلم است. در واقع آنسلم به صورت پیش فرض این مسئله را تصدیق می‌کند که یک منکر وجود خداوند باید مقدمه ی اول را بپذیرد. از این رو بیان می‌دارد که حتی یک ابله هم این را که خداوند در فهم وجود دارد را تصدیق می‌کند. این در حالی است که باید گفت پیش فرض اصلی یک ابله منکر وجود خدا این فرض است که "خدا نیست" و این پیش فرض را که "خداوند در ذهن وجود دارد نه در خارج"، چیزی است که آنسلم بر زبان ابله قرار می‌دهد، حال آنکه او (منکر وجود خدا) اصلاً این پیش فرض را نمی‌پذیرد و این مقدمه ی اول آنسلم شاید همان جایی است که کانت را به سوی انتقاد از برهان وجودی هدایت می‌کند. درواقع اگر بخواهیم بگوییم که دقیقاً انتقاد کانت به کدام مقدمه ی آنسلم ارتباط دارد باید بگوییم که انتقاد کانت دقیقاً به مقدمه ماقبل اول یا (۰) آنسلم است، چراکه از ابتدا منکر وجود خدا معتقد است که خدا وجود ندارد.

این نقطه ی اختلاف میان دیدگاه آنسلم و کانت چیزی است که از ابتدای فلسفه برای فیلسوفان مطرح بوده است و به آن مسئله "عدم هستی" یا "نا موجود" می‌گویند و سوال اصلی در باب آن این است که چگونه ناموجود می‌تواند دارای معنا باشد و یا به عبارت دیگر چگونه گزاره ای که موضوع آن یک ناموجود است می‌تواند معنا دار باشد؟ چراکه وقتی ما برای یک گزاره موضوعی را بکار می‌گیریم معنا داری گزاره منوط به موجود بودن موضوع آن گزاره است و در این مورد چون موضوع ناموجود یا عدم است پس این گزاره باید بی معنا باشد، اما چون دارای معناست پس موضوع که ناموجود است باید موجود باشد و این نوعی تناقض است^۸ و شاید آنسلم هم درباب خداوند برای یک ابله هم، همین دیدگاه را دارد، زیرا ابله زمانی می‌تواند موضوع را انکار کند که معنای موضوع را درک کرده باشد و چون آنسلم خداوند را به عنوان بزرگترین موجودی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست تعریف می‌کند، پس ابله هم این پیش فرض اول استدلال آنسلم را از پیش پذیرفته است.

۸. برای پاسخ دادن و حل این معما یکی از راه‌ها راهی است که ماینونگ در آن میان دونوع موجود تمایز قائل می‌شوند؛ یکی موجوداتی که هم در ذهن دارای وجود اند و هم در خارج و دیگری موجوداتی که فقط در ذهن موجودند، مثلاً قهرمانان داستانهای تخیلی. وی بیان داشته است که گزاره هایی مثل رستم پسر خود را کشت دارای معناست و موضوع آن اشاره به موضوعی دارد که دارای مابه‌ازاء ذهنی است هرچند که در خارج دارای وجود نیست.

همان گونه که گذشت گفتیم که نادان منکر وجود خدا اولین پیش فرض اش که آنسلم آن را نادیده گرفته بود این بود که "خدا وجود ندارد" و آنسلم از این فرض آنها اینگونه یاد کرده بود که "خداوند در فهم وجود دارد نه در خارج" به عبارت دیگر آنسلم میان دو نوع وجود تمایز قائل شده بود؛ یکی موجوداتی که در خارج وجود دارند و دیگری موجوداتی که در خارج وجود ندارند، اما چون به عنوان موضوع یک گزاره مثلاً گزاره ی "خدا وجود ندارد" قرار می گیرند، پس باید دارای نوعی وجود باشند و این وجود تنها در فهم است از اینرو آنسلم بیان می دارد که برای منکر وجود خدا، خدا تنها در ذهن وجود دارد و در خارج وجود ندارد. حال اگر براساس این تحلیل بخواهیم عمل کنیم باید بگوییم براین اساس وجود یک محمول واقعی است، چراکه براین اساس برخی موجودات در خارج موجودند و برخی موجودات در خارج وجود ندارند و کانت با بیان اینکه وجود محمول واقعی نیست در مقابل آنسلم بیان می دارد که وجود خارجی و موجودیت داشتن در خارج نمی تواند به عنوان محمولی واقعی برای حمل شدن بر چیزی بکار گرفته شود، چرا که فرایند شناخت، مستلزم این است که متعلقی در شهود داده شود و از طریق مفاهیم اندیشیده شود. مقوله ی وجود، در مورد اشیاء به کار برده می شود تا داده شدگی متعلق، یعنی نسبت آن با یک شهود واقعی (از طریق حواس)، را بیان کند. داده شدگی متعلق با لفظ «است» یا «وجود دارد»، بیان می شود؛ لفظی که موضوعی را وضع می کند که مفاهیم واقعیت های گوناگون ممکن است بر آن حمل شود و از آنجا که شهود، عملکردی شناختی است که متمایز از مفهوم است، هیچ مفهومی نمی تواند بیانگر این شرط شناخت باشد. در نتیجه، وجود یک متعلق هرگز ممکن نیست در مفهوم آن مندرج شود، بلکه همواره باید از طریق شهودی که متعلق آن مفهوم، در آن شهود، داده می شود، به آن متعلق افزوده شود، بنابراین اینکه ما چیزی را موجود می دانیم به این معناست که ما تمامی محمول های آن شیء را در شهود حسی دریافت کرده ایم نه آنکه خود موجود بودن آن هم یک محمول است، بنابراین اینکه خداوند کاملترین موجود است که کاملتر از آن قابل تصور نیست به هیچ وجه وجود خارجی داشتن آن را اثبات نمی کند، زیرا این کمالات و مفاهیم را ما از شهودات حسی دریافت نکرده ایم تا بتوانیم با این گزاره که وجود دارد آن محمول ها را برای او (خدا) وضع کنیم شاید بتوان گفت، تنها با این تفسیر از برهان وجودی و انتقاد کانت مبنی بر محمول واقعی نبودن وجود بتوان مدعی بود که کانت برهان وجود آنسلم را به طور مستقیم مورد نقد قرار داده است.

۶- نتیجه گیری

با توجه به آنچه گذشت می توان گفت هرچند کانت در انتقاد به برهان وجودی به طور واضح آنسلم را مورد خطاب قرار نداده است، اما با توجه به اینکه کانت در فرایند معرفت شناسی خویش وجود و ادراک وجود را مستقیماً و صرفاً از راه شهود حسی متعلقات می داند، برهان آنسلم را به عنوان برهانی برآمده از حکم به موجودیت بدون دریافت حسی را مورد نقد قرار می دهد، البته لازم به ذکر است که این انتقاد کانت را صرفاً باید با توجه به سنت معرفت شناسی مورد پذیرش کانت مورد ارزیابی قرار داد و گر نه در سنت مابعدالطبیعی آنسلم این انتقاد به هیچ وجه وارد نیست.

منابع و مآخذ

۱. -افضلی، علی (۱۳۸۴)، نقد و بررسی دیدگاه کانت درباره ی برهان وجودی، فصلنامه فلسفه دانشگاه تهران بهار و تابستان شماره ۱۰
۲. -سیف، مسعود (۱۳۸۵)، بررسی نقد کانت بر برهان وجودی اثبات وجود خداوند، نامه حکمت، بهار و تابستان شماره ۷
3. Ewing, A. C. (1967), *A Short Commentary on Kant`s Critique of pure Reason*, Chicago: The university of Chicago Press
4. Grier, Michelle (2001), *Kant`s Doctrine of Transcendental Illusion*, Cambridge: Cambridge University Press
5. Gareth. Matthews, (2004) 'The ontological argument', in W. E. MANN (ed.) *Blackwell Guide to Philosophy of Religion* (Malden MA: Blackwell), 81-102.
6. -Heathwood, Chris (2011) *The relevance of Kant`s objection to Anselm`s ontological argument*, <http://journals.cambridge.org>
7. -Kant, Immanuel. (1929) *Critique of Pure Reason*, Norman Kemp Smith (trans.), (London: Macmillan).
8. -Millican, Peter (2004) 'The one fatal flaw in Anselm`s argument', *Mind*, 113, 437-476.
9. Plantinga, Alvin (1966) 'Kant`s objection to the ontological argument', *The Journal of Philosophy*, 63, 537-546
10. Plantinga, Alvin (1974) *The Nature of Necessity* (Oxford: Clarendon Press).